

ترجمان اقتصاد

فقراحمق می کند

سندھیل مولائیتن و الدار شفیق

ترجمہ سید امیرحسین میرابوطالبی



National Book Trust, Pakistan

www.nbt.org.pk

www.ketab.ir

PVPAI:Y

بین‌النهرین‌های است از

Security

What Having Too Little Means So Much

Sendhil Mullainathan, Eldar Shafir

Twelve Books, Henry Holt and Company, New York, 2013

سرشناسه: مولایناتان، سندھیل

Mullainathan, Sendhil

عنوان و نام پدیدآور: فقر احمق می‌کند / نویسنده سندھیل مولایناتان و الدار شافیر
مترجم: امیرحسین میرابوطالبی.

مشخصات نشر: تهران: ترجمان علوم انسانی، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۳۸۴ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۹۱-۵۰-۹

یادداشت: کتاب حاضر نخستین بار با عنوان "کمبود: نگاهی به کمبودهای

فردی و اجتماعی" در سال ۱۳۹۷ توسط ققنوس با ترجمه حسین علیجانی زنائی
منتشر شده است.

وضعیت فهرست نویسی: قیفا

شناسه افزوده: میرابوطالبی، سیدامیرحسین، ۱۳۶۷-، مترجم

رده بندی کنگره: الف ۱۳۹۷ ک ۸ م ۸ / HB ۸۰۱

رده بندی دیویی: ۳۳۸ / ۵۲۱

شماره کتابشناسی ملی: ۵۵۱۲۶۶۲

فقراحمق می‌کند

نویسنده: میلان کویچین و الدار شفیر

مترجم: سید امین حسین مداح‌البی

ناشر: سلمان فارم انسانی

ویراستار: علی قیومی

طراح جلد: زهرا اهیمن

صفحه‌آرا: مهدی جاودان

چاپ: زیتون

نوبت چاپ: اول، بهار ۱۳۹۸

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

پست الکترونیکی: publication@tarjomaan.com

tarjoman.nashr@gmail.com

www.tarjomaan.shop

فروشگاه اینترنتی:

حقوق چاپ و نشر در قالب های کاغذی،

الکترونیکی و صوتی، انحصاراً برای انتشارات

ترجمان علوم انسانی محفوظ است.

۱۳	مقدمه
۱۸	کمیابی ذهن را تسخیر می‌کند
۲۶	علم کمیابی اصلی
۳۲	دعوت‌نامه
۳۵	[بخش اول]: ذهنیت کمیابی
۳۷	[۱] تمرکز و تونل‌زنی
۴۰	کسب بهترین نتیجه از داشته‌ها
۴۵	پاداش تمرکز
۵۰	تونل‌زنی
۵۳	فرایند غفلت
۶۰	تنگنای تونل‌زنی
۶۷	[۲] سنگنای بهنای باند
۷۱	سنگنای باند زیاد است
۷۹	رفیقت نناختی
۸۵	کنترل احساسی
۹۰	سنگنای باند
۹۶	دیگر اشکال ک...
۱۰۱	کمیابی و نگرانی
۱۰۲	تنگنای بهنای باند به چه معناست
۱۰۵	[بخش دوم]: کمیابی کمیابی به بار می‌آورد
۱۰۷	[۳] چیدمان و جای خالی
۱۰۹	تفکر دیده - پستان
۱۱۲	جای خالی
۱۱۵	زنبورهای عسل فقیر و زنبورهای وحشی ثروتمند
۱۱۸	آنچه با جای خالی به دست می‌آوریم
۱۲۲	جایی برای اشتباه
۱۳۰	کمیابی و جای خالی

۱۳۳	[۴] تخصص
۱۳۷	تأثیر کمیابی
۱۳۹	کمی درباره ادراک
۱۴۴	هزینه واقعی خرید این کالا چیست؟
۱۴۹	پنداشت
۱۵۳	هزینه های فرصت
۱۵۷	[۵] قرض گرفتن و نزدیک بینی
۱۶۲	تول زنی و قرض گرفتن
۱۶۸	بازی خصومت
۱۷۱	غفلت از آینده
۱۷۶	ناتوانی در برنامه ریزی
۱۸۱	مهرک آبی
۱۸۶	گرفتار سولریازی
۱۹۱	سرخ شدن
۱۹۵	ریشخند کل
۱۹۸	شوک ها
۲۰۲	قحطی و عیش و روش
۲۰۵	یک نوع دام کمیابی تفاوت
۲۱۱	روزنه امید
۲۱۳	[۷] فقر
۲۱۸	لباس پادشاه
۲۲۱	روبه روشن شدن با لباس پادشاه
۲۲۴	فرزند پروری
۲۲۷	فقیر از جهات مختلف
۲۳۳	مشکل از کجاست؟ تنگنای پهنای باند؟
۲۳۷	[بخش سوم]: طراحی برای کمیابی
۲۳۹	[۸] بهبود زندگی فقرا
۲۴۱	رفتار فقیرانه
۲۴۵	مشوق های ناکارآمد
۲۴۷	استفاده از پهنای باند هزینه دارد
۲۵۱	پهنای باند را می توان ساخت
۲۵۷	مشکلی پابرجا
۲۵۹	[۹] مدیریت کمیابی در سازمان ها
۲۶۳	جای خالی دست کم گرفته شده
۲۶۵	جای خالی در برابر فریبگی
۲۶۷	مدارگرد مریخ
۲۷۱	دام آتش نشانی
۲۷۴	منبع کمیاب واقعی را مدیریت کنید

- ۲۸۱ پنهانا
۲۸۴ چیدمان در کسب و کار
۲۸۷ [۱۰] کمیابی در زندگی روزمره
۲۸۹ در توئیل چه خیر است؟
۲۹۲ غفلت
۲۹۵ هشیاری
۲۹۹ ارتباط و زمان بندی تصمیمات
۳۰۱ در پهنای باند صرفه جویی کنید
۳۰۵ پهنای باند تغییر می کند
۳۰۸ موانع
۳۱۱ مشکل فراوانی
۳۱۳ نیاز به جای خالی
۳۱۵ نتیجه گیری
۳۲۲ فراوانی
۳۲۵ قدردانی
۳۲۹ پی نوشت ها
۳۷۱ واژه نامه
۳۷۹ نمایه

مقدمه

اگر مو، ماماها این قدر کارگران پرکاری هستند، چطور برای این همه گشت و گذا رفت دارند؟

- ماری درسلر، بازیگرزن برنده اسکار

ما این کتاب را به این خاطر نوشتیم که برای نوشتنش وقت نداشتیم. سندھیل نشسته بود و مدام زبانش گوشه‌دار ناله می‌کرد. کارهایی که باید انجام می‌داد از زمانی که برای انجامش وقت بیشتری بود. ضرب‌الأجل‌ها از مرحله «دیرکرد» گذشته و به مرحله «تاخیر وحش‌ناک» رسیده بود. قرارهای ملاقات را با شرمساری عقب می‌انداخت. صندلی‌اش پر از پیام‌های نیازمند رسیدگی بود. می‌توانست چهره‌آزرده مادرش را تصور کند. حتی گهگاه هم تماسی از سندھیل دریافت نمی‌کرد. بیمه ماشینش منقضی شده بود و همه چیز داشت بدتر می‌شد. شش ماه پیش رفتن به کنفرانسی که دو هفته بعد برگزار آنجا بود ایده خوبی به نظر می‌رسید، اما الان که موعدش رسیده بود، بحرانه. عقب‌افتادن به یک دور باطل تبدیل شده بود. بیمه کردن دوباره ماشین کاری بود پشت‌پشت طولانی کارهای دیگر. یکی از پروژه‌ها به دلیل پاسخ‌ندادن به موقع ایمیل وارد مسیری اشتباه شده بود؛ برگرداندن آن به مسیر درست خودش کاری دیگر بود. کارهای از موعد گذشته‌ای که یکی پس از دیگری روی هم قرار می‌گرفت به کوهی می‌ماند که هر لحظه امکان فروریختن داشت.

به نظر الدار اینکه سندهیل زمانش را صرف شکایت از کمبود زمان می‌کرد
تناقض‌آمیز بود. اما خود سندهیل خیلی متوجه این داستان نبود و بی‌اعتنا
برنامه‌اش برای خارج شدن از این دور باطل را بازگویی کرد.

برنامه او این بود که ابتدا از تلبارشیدن بیش‌ازپیش کارها جلوگیری
کند. تعهدات گذشته باید انجام می‌شد و تعهد جدیدی هم پذیرفته
می‌شد. قرار گذاشته بود که به هر درخواست جدیدی نه بگوید و با کار
سدام روی پروژه‌ها از تأخیر بیشتر جلوگیری کند. این ریاضت بالاخره به
نتیجه می‌رسد. آن موقع کارهای تلبارشده قابل کنترل می‌شود. آن وقت
است که به نوبت اجازه فکرکردن درباره کارهای دیگر را می‌دهد. با خود
اندیشیده بود که سدام را با احتیاط بیشتری گام بر خواهد داشت. «بله» را
تنها زمانی خواهد گفت که با دقت زوایای مختلف یک پروژه را موشکافی
کرده باشد. کار سختی بر او نماند اما با دقت انجام می‌شد.

همین برنامه‌ریزی حس خوب به او می‌داد، و البته تعجبی هم نداشت. هر
چه باشد آن طور که ولتر مدت‌ها پیش گفته «تو اولین لذت‌هاست».

یک هفته بعد بود که سندهیل تماس گرفت: دو نفر از همکاران در
حال تدوین کتابی در باب زندگی آمریکایی‌ها. کم‌رآمد بودند. او گفت
«فرصت خیلی خوبیه، بیایه فصلش رو بنویسیم». در عین حال ذره‌ای شک و
تردید وجود نداشت.

همان طور که انتظارش می‌رفت، آن فصل «خوب‌تر از آن بود که بتوان از آن
گذشت» و برای نوشتنش توافق کردیم. و باز هم همان طور که انتظارش می‌رفت،
این کار اشتباه بود و در نهایت با عجله و بعد از موعد مقرر نوشته شد. آنچه
انتظارش نمی‌رفت این بود که این اشتباه ارزشش را داشته باشد، و باعث ایجاد ارتباطی
غیرمنتظره شود که در نهایت به نوشتن این کتاب ختم شد.

این گزیده‌ای است از یادداشت‌های جنبی ما برای آن فصل:

شان، مدیردفتری در کلیولند، درگیر ساندن دخل به خرجش بود. چندتایی از قبض‌هایش را نپرداخته بود. اعتبار کارت اعتباری‌اش تمام شده بود. حقوقش به سرعت آب رفته بود. می‌گفت «همیشه اندازه یک ماه بیشتر از اندازه پولی است که داری». چند روز پیش یکی از چک‌هایش، به این خاطر که پول موجود در حسابش را بیش از حد تخمین زده بود، برگشت خورد؛ خرید ۲۲ دلاری‌اش را از یاد برده بود. هر تماس تلفنی باعث می‌شد مضطرب شود؛ نکند طلبکار دیگری به شدت به زنگ او تا طلبش را «یادآوری» کند. بی‌پول شدن روی زندگی شخصی‌اش مثل «رگد» می‌بود. بعضی مواقع چون پول کافی نداشت کمتر از سهمش پول می‌داد. «بسته نشدن» می‌کردند، اما او باز هم حس بدی داشت. به نظر نمی‌آمد که این شرایط به آنی داشته باشد. پنج ماه پیش یک دستگاه پخش بلوری را به صورت اقسامی خرید. بود که تا شش ماه لازم نبود پولی برایش بدهد. ماه بعد چطور می‌توانست از پس این هزینه اضافی برآید؟ پولی که باید صرف تسویه بدهی‌های گذشته می‌شد روزه روز افزایش می‌یافت. چک‌های برگشت خورده هم شامل جریه و هزینه اضافی برداشت شده بود. قبض‌های عقب افتاده مساوی بود با جریمه‌های بیشتر. شرایط مالی او به یک افتضاح تمام عیار تبدیل شده بود. او در قسمت حساب استخر بدهی‌ها گیر افتاده بود و به زحمت خودش را روی آب نگه داشته بود. شان، مانند بسیاری دیگر از افرادی که در این شرایط قرار می‌گیرند، همه نصیحتی مشابه را می‌شنید:

بیشتر از این خودت رو غرق نکن. دیگه قرض نگیر. هزینه‌ها رو به حداقل برسون. شاید کم کردن بعضی هزینه‌ها سخت باشه، اما بعد از یه مدت می‌فهمی چطور باید این کار رو بکنی. بدهی‌های قدیمت رو هر چه سریع‌تر تسویه کن. این طوری، وقتی بدهی جدیدی ایجاد نکنی،

پرداختی‌ها قابل کنترل می‌شود. بعد از اون حواست رو جمع کن که دوباره دخلت از خرجت کمتر نشه. هزینه‌ها و قرض‌ها رو فکرت شده انجام بده. سمت چیزهای لوکسی که از پس هزینش برنمیای نرو. اگه مجبور شدی قرض بگیری، به این فکر کن که قراره چجوری پسش بدی.

این نصیحت‌ها در عمل کارایی چندانی برای شان نداشت. مقاومت در برابر وسوسه دشوار است، مقاومت در برابر آن همه وسوسه که در برابر او بود دشوارتر. کت‌جسی به زمان کرده بود تخفیفی عالی خورده بود. هر چه به روز تولد دخترش نزدیک‌تر می‌شد به نظرش می‌رسید که نباید خسیس‌بازی در بیاورد. راه‌های زیادی پیش ویش بود که بیش از آنچه برنامه‌ریزی کرده خرج کند. شان در نهایت در استخر بدهی غرق شد.

همان ابتدا متوجه شباهت رفتار سندهیل و شان شدیم. ضرب‌الأجل‌های موعده گذشته شباهت بسیاری به مسائل‌های عقب‌افتاده دارند. برنامه‌ریزی دو ملاقات در یک ساعت مشخص (تعهد کردن زمانی که نداری) بسیار شبیه کشیدن چک بی‌محل است (خرج کردن بیهی که نداری). هر چه سرت شلوغ‌تر باشد، نیازت به نه گفتن بیشتر است. هر چه هکارتر باشی، نیازت به نخریدن بیشتر است. برنامه‌هایی که برای فرار از این شرایط طرح می‌شود به نظر منطقی می‌رسند، اما اجرایشان دشوار است. بر طبق این برنامه‌ها باید نسبت به آنچه می‌خوری یا آنچه برای انجامش توافق می‌کنی مشیارت‌تر باشی. وقتی هشیاری تعطیل شود (با کوچک‌ترین وسوسه‌ای در زمان یا پول) بیشتر در گرداب مشکلات فرو می‌روی. شان در نهایت زیر بار بدهی‌های روزافزون گرفتار افتاد. سندهیل نیز در نهایت زیر بار تعهدات روزافزون گرفتار شد.

این شباهت از این جهت جالب توجه است که شرایط این دو نفر بسیار متفاوت است. معمولاً مدیریت زمان و مدیریت پول رادو مسئله مجزای ما دانیم. پیامدهای

شکست در این دو متفاوت است: عدم مدیریت مناسب زمان به شرمندگی یا عملکرد کاری بی کیفیت ختم می شود؛ مدیریت نامناسب پول به جرمه یا حتی خلع ید ختم می شود. چارچوب فرهنگی نیز متفاوت است: عقب افتادن و نرسیدن به ضرب الأجل برای یک آدم حرفه ای گرفتاریک معنا دارد؛ عقب افتادن و برآورده نکردن بدهی برای یک کارگر شهرنشین کم درآمد معنای دیگر. محیط پیرامونشان متفاوت است. سطوح تحصیلی شان متفاوت است. حتی آرمان هایشان می تواند متفاوت باشد. اما با وجود همه این تفاوت ها، رفتار نهایی آن ها به شکل قابل توجهی مشابه است. یک چیز بین شما و میل و شان مشترک بود: هر دو اثرات کمیابی را احساس می کردند. منصرف از چیزی برای برخورداری از چیزی کمتر از مقداری است که فکر می کنی نیاز داری. سند هیل مضیقه بود؛ احساس می کرد که برای آن همه کاری که باید انجام دهد در آن چیزی کمی در اختیار دارد. شان با پول کمی که در مقابل آن همه قبض و صورت حساب داشت، احساس تنگ دستی می کرد. آیا این پیوند مشترک می توانست رفتار آن ها را توضیح دهد؟ آیا ممکن بود خود کمیابی باعث رفتار مشابه سند هیل و شان شده باشد؟

مشخص کردن منطقی مشترک برای توضیح کمبود می تواند معانی ضمنی بسیاری را با خود به همراه داشته باشد. کمیابی مفهومی گسترده است که پهنه تأثیرش بسیار فراتر از این حکایت های شخصی است. برای مثال مشکل بیکاری در واقع مشکل کمیابی مالی نیز هست. از دست دادن یک شغل باعث می شود بودجه یک خانوار یکباره به شدت کاهش یابد، و درآمدشان کفاف وام مسکن، سسط های ماشین، و مخارج روزمره را ندهد. مشکل روزافزون انزوای اجتماعی - «تنهایی بولینگ بازی کردن» - شکلی از کمیابی اجتماعی است که افراد در آن پیوند های

اجتماعی ناچیزی دارند. مشکل چاقی مفرط نیز، شاید برعکس آن چیزی که به نظر می‌رسد، مشکل کمیابی است. چسبیدن به یک رژیم غذایی نیازمند آن است که فرد با چالش کمتر غذا خوردن نسبت به عادتش کنار بیاید. در واقع می‌توان آن را بودجه ناچیز کالری یا کمیابی کالری دانست. مشکل فقر جهانی (تراژدی انبوهی از افراد در سراسر جهان که زندگی را با یکی دو دلار در روز سر می‌کنند) شکل دیگری از کمیابی مالی است. برعکس کمبود بودجه ناگهانی و شاید زودگذر یک نقره خاطر از دست دادن شغل، فقر مترادف است با یک بودجه همیشه محدود. کمیابی زمانگر چیزی بیش از مشکلات سندهیل و شان است: کمیابی نوای مشکلات است که می‌توان از دل بسیاری از مشکلات جامعه شنید. این مشکلات در فرهنگ ما، شرایط اقتصادی، و نظام‌های سیاسی متفاوت اتفاق می‌افتند، اما همه‌شان زیر چتر کمیابی قرار می‌گیرند. آیا می‌توان منطقی‌تر آنگر درباره کمیابی ارائه داد؟ منطقی که در این سه زمینه، برای گوناگون همچنان کارایی‌اش را حفظ کند. ما باید به این سؤال پاسخ بدهیم. آن قدر سرمان شلوغ بود که نتوانیم از آن بگذریم.

کمیابی ذهن را تسخیر می‌کند

علاقه ما به کمیابی ما را به مطالعه‌ای برجسته در مورد کمبود از بیش از نیم قرن پیش انجام شده بود. قصد نویسندگان آن مطالعه بررسی کمبود بود، اما از نگاه ما آن‌ها به بررسی شکلی افراطی از آن پرداخته بودند: گرسنگی مهلک. اواخر جنگ جهانی دوم بود و متفقین دریافته بودند که با مشکلی جدی مواجه هستند. در حالی که در مناطقی که قبلاً تحت تصرف آلمان درآمده بود پیش می‌رفتند، با افراد زیادی مواجه می‌شدند که در مرز گرسنگی مهلک قرار داشتند. مشکل غذا نبود؛ آمریکایی‌ها و بریتانیایی‌ها برای تغذیه شهروندان و زندانی‌های آزاد شده کمبودی نداشتند. مشکل آن‌ها بیشتر فنی بود. چطور باید به افرادی که مدت‌ها

در مرز گرسنگی مهلک قرار داشته‌اند غذا داد؟ آیا باید با وعده‌های کامل از آن‌ها پذیرایی کرد؟ آیا باید به آن‌ها اجازه داد که هر اندازه می‌خواهند غذا بخورند؟ یا باید ابتدا کمتر آن‌ها را تغذیه کرد و آرام‌آرام به حجم غذایشان افزود؟ مطمئن‌ترین راه برای بازگرداندن افراد از مرزهای گرسنگی مهلک به شرایط عادی چه بود؟

متخصصان آن زمان پاسخ دقیقی برای این سؤال‌ها نداشتند. به این ترتیب بود که تیمی از دانشگاه مینه‌سوتا آزمایشی انجام داد تا روش صحیح این کار را مشخص کند. اما برای مشخص کردن شیوه تغذیه افراد، اول باید به آن‌ها گرسنگی داده می‌شد. این آزمایش با داوطلبان مرد سالمی آغاز شد که در محیطی کنترل‌شده قرار می‌گرفتند و رژیم غذایی آن‌ها به اندازه‌ای کاهش می‌یافت که حداقل غذای ممکن را دریافت کنند و وزن آن‌ها بلندمدتی نیز به آن‌ها وارد نشود. بعد از چند ماه گرسنگی دادن، قسمت نسلی مایه‌ها را آغاز شد: مشخص کردن نحوه واکنش بدن آن‌ها به رژیم‌های متفاوت آن‌ها. شش در چنین آزمایشی کار ساده‌ای نیست، اما «جنگ خوب» به حساب می‌آید. بعضی از افراد وظیفه شناس که به جبهه‌ها نرفته بودند دوست داشتند هم‌مشا را به این شکل ایفا کنند.

۳۶ نفری که در این مطالعه شرکت کرده بودند در آن روزگاه ساکن شدند و همه رفتارهایشان به دقت مشاهده و ثبت می‌شد. اگرچه شرکت‌کنندگان بیشتر از همه به قسمت تغذیه این مطالعه توجه داشتند، به بررسی تأثیر گرسنگی مهلک نیز پرداختند. بسیاری از آنچه بر سر بدن‌های گرسنگی کشیده می‌آید، ناشی از نشیمن‌گاه افراد شرکت‌کننده تا حد زیادی تحلیل رفته و نشستن برایشان دشوار شده بود؛ برای نشستن می‌بایست از بالش استفاده می‌کردند. اندازه‌گیری کاهش دقیق وزن به خاطر وجود ورم کار ساده‌ای نبود؛ ۶ کیلوگرم مایع اضافی به خاطر گرسنگی در بدن آن‌ها به وجود آمده بود. متابولیسم آن‌ها تا ۴۰ درصد دچار افت شده بود. قدرت و استقامت خود را از دست داده بودند. آن‌طور که یکی از افراد

شرکت‌کننده در آزمایش گفته بود: «وقتی موهام روزی‌دوش می‌شورم متوجه ضعف دستام می‌شوم، حتی بعد انجام همین کار ساده هم دستام دیگه نایی نداره». نه تنها بدن آن‌ها روبه ضعیف شدن می‌رفت، ذهنشان نیز تغییر می‌کرد. شارپمن اپت راسل یک صحنه شام را در کتابش به نام گرسنگی، چنین توصیف می‌کند:

اگر سرویس دهی کند انجام می‌شد، افرادی که در صف ایستاده بودند ناگهی می‌شدند. آن‌ها نسبت به غذایشان احساس تملک می‌کردند. بعضی روی سینه غذایشان خم می‌شدند و دست‌هایشان را جواری می‌گذاشتند که از غذایشان محافظت کند. بیشتر آن‌ها سکوت اختیار می‌کردند و تمرکز زیادی روی خوردن غذا صرف می‌کردند... خبری از عدم تمایل به بعضی غذاها مثل شلغم نبود. همه غذا را تا آن‌جا که آخر می‌خوردند. بعد هم ظرفشان را لیس می‌زدند.

این کارها از افرادی که درگیر گرسنگی مهلک هستند دور از انتظار نیست. اما بروز برخی تغییرات ذهنی بسیار عجیب‌تری است که در آن‌ها دور از انتظار بود:

توجه زیادی به کتاب‌های آشپزی، رهای رستوران‌های اطراف می‌شد. بعضی افراد ساعت‌ها زمان صرف می‌کردند تا قیمت‌های میوه و سبزیجات را در یک روزنامه یا روزنامه دیگر مقایسه کنند. برخی از آن‌ها تصمیم گرفته بودند که وارد فعالیت‌های کشاورزی شوند. رویای مثلاً جلدی مانند مدیریت رستوران را در سر می‌پروراندند... علاقه‌شان برای یاد گرفتن به مسائل آکادمیک را از دست داده بودند و بسیار بیشتر به کتاب‌های آشپزی علاقه‌مند شده بودند... وقتی هم که به سینما می‌رفتند، تنها صحنه‌هایی توجهشان را جلب می‌کرد که نشانی از غذا در آن‌ها وجود داشت.

آن‌ها روی غذا متمرکز شده بودند. طبیعی است که وقتی درگیر گرسنگی مهلک هستید، دریافت غذای بیشتر از جحیت خواهد داشت. اما ذهن آن‌ها به

صورتی روی این موضوع متمرکز شده بود که در عمل مزیت چندانی نداشت. فکر و خیال راه اندازی رستوران، مقایسه قیمت غذاها، و بلااوپایین کردن کتاب‌های آشپزی گرسنگی را تسکین نمی‌دهد. این همه فکر کردن به غذا، اگر هم تأثیری داشته باشد، برجسته کردن رنج گرسنگی است. آن‌ها به خواست خودشان این کار را نمی‌کردند. این توصیف یکی از شرکت‌کنندگان در مطالعه مینه‌سوتا است که از دستاوردهای فکر کردن مدام به غذا می‌گوید:

بادم نیست که در زندگی تا این حد انتظار تمام شدن چیزی را کشیده باشم. سخن فینا می‌هم مسئله اصلی نبود، مشکل اینجا بود که آن شرایط غذا را به مهم‌ترین چیز تبدیل می‌کند... غذا به تنها موضوع اساسی زندگی فرد تبدیل می‌شود و زندگی خسته‌کننده خواهد بود، زمانی که چنین چیزی تنها موضوع مهمش باشد... مثلاً وقتی به سینما می‌رفتی خیلی به صحنه‌های عاشقانه علاقه‌ای نداشتی، اما هر بار که چیزی می‌خوردند توجهت جلب می‌شد و دقت می‌کردی که چه می‌خورند.

این انتخاب خود افراد گرسنه نبود که از صحنه‌های درگیر فیلم بگذرند و به صحنه‌های مربوط به غذا توجه کنند. آن‌ها به انتخاب خوردن غذا در صدر ذهنشان قرار نداده بودند. در حقیقت این گرسنگی بود که توجهشان را تسخیر کرده بود. این رفتارها در مطالعه مینه‌سوتا تنها در پانوشت ذکر شده، بعداً اصلاً چیزی نبود که پژوهشگران به دنبالش بودند. اما به زعم ما این رفتارها نشان می‌داد که کمیابی چطور ما را تغییر می‌دهد.

کمیابی ذهن را تسخیر می‌کند. همان‌طور که افراد درگیر گرسنگی مهلک به چیزی جز غذا فکر نمی‌کنند، همه ما، در مواجهه با هر نوع کمیابی، جذبش می‌شویم. ذهن به شکلی خودکار و پر قدرت به سمت نیازهای برآورده نشده متمایل می‌شود. آن نیاز برای افراد گرسنه غذاست، برای افرادی که سرشان شلوغ

است ممکن است پروژه‌ای باشد که باید تمامش کنند، برای کسی که دچار تنگدستی شده می‌تواند پرداختی اجاره این ماه باشد برای افراد تنها می‌تواند نبود هم‌نشین باشد. کمیابی چیزی بیش از نارضایتی حاصل از کم‌داشتن یک چیز است. کمیابی شیوه تفکر ما را تغییر می‌دهد و خود را به ذهن ما تحمیل می‌کند. این همه اطلاعات فقط از یک مطالعه به دست آمده بود. گرسنگی مهلک نمونه‌ای افراطی است: این نمونه علاوه بر کمیابی شامل تغییرات روان‌شناختی عدد دیگری نیز می‌شود. این مطالعه تنها ۳۶ شرکت‌کننده داشت. شواهدی که ما در آن استفاده می‌کردیم برآمده بود از غرولندهای افراد گرسنه، نه اعداد و ارقام دقیق و مستقیم. اما مطالعات متعدد و دقیق‌ترین حاکی از همین نتایج بوده‌اند. این مطالعات علاوه بر این: جره‌ای پیش روی ما می‌گشایند که نگاه به آن به خوبی نشان می‌دهد که کمیابی چگونه ذهن را تسخیر می‌کند.

یکی از مطالعات اخیر افراد شرکت‌کننده خواسته بود که حوالی نهار به آزمایشگاه بیایند، و قبل از آن سه چهار ساعت چیزی نخورند. نیمی از این شرکت‌کننده‌های گرسنه با نهار پذیرایی می‌شدند و نیمی دیگر نه. به این ترتیب نیمی از آن‌ها گرسنه بودند و نیمی دیگر سیر. کسانی که به آن‌ها باید در این مطالعه انجام می‌دادند ساده بود: نگاه کردن به صفحه نماز. در این آزمایش یک واژه روی صفحه نمایش ظاهر شده و به سرعت محو می‌شود. آن‌ها باید تشخیص می‌دادند که واژه‌ای که دیده‌اند چه بوده است. مثلاً واژه TAKE [به معنای گرفتن] روی صفحه نشان داده می‌شد و شرکت‌کنندگان باید تصمیم می‌گرفتند که واژه‌ای که دیده‌اند TAKE بوده یا RAKE [به معنای تلباز کردن]. این کار سخت به نظر نمی‌رسد و تنها نکته‌اش این است که همه چیز سریع اتفاق می‌افتد. خیلی سریع. خود واژه فقط ۳۳ میلی‌ثانیه روی صفحه ظاهر می‌شد، یعنی یک سی‌ام یک ثانیه.